

بِهَام

حَالِق



# در جست‌وجوی آن

روزنوشته‌های صعود به قله اورست

ایمان آدیش

سرشناسه: آذیش، ایمان، ۱۳۶۴  
عنوان و نام پدیدآور: در جست وجوی آن: روزنوشت‌های صعود به قله اورست  
مشخصات نشر: تهران، دانیار، ۱۳۹۹. / مشخصات ظاهری: ۳۰۴ ص. مصور (رنگی)، عکس (رنگی).  
شابک: ۱-۶-۹۶۸۶۴-۶۲۲-۹۷۸ / وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
موضوع: کوهنوردان - ایران - خاطرات / موضوع: Mountaineers- Iran- Diaries  
رده‌بندی کنگره: GV ۱۹۹/۹۲ / رده‌بندی دیویی: ۷۹۶/۵۲۲۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۴۵۷۵۶



در جست‌وجوی آن  
روزنوشت‌های صعود به قله اورست

ایمان آذیش

ویراستار: غزاله یعقوبی

نقاشی جلد: خاطره لطفی

طراح جلد: پیام حسینی شکرانی

شابک: ۱-۶-۹۶۸۶۴-۶۲۲-۹۷۸  
حق چاپ برای نشر دانیار محفوظ است.

خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی، خیابان شصتم ج، پلاک ۷

تلفن: ۰۹۱۲۷۹۶۵۱۲۱

ایمیل: danyarpub@gmail.com

رد پاها گر نمی افتاد روی جاده‌ها لغزان،  
ماچه می کردیم در کولاکِ دل آشفته‌ی دم‌سرد؟

به یاد فرشاد خلیلی





تقدیم به عزیزان زندگی

مادرم، پدرم، برادرانم، همسر و دختر نازنینم





## فهرست

۱۱	مقدمه
۱۷	روز اول: گام نخست
۲۱	روز دوم: خیلی دور، خیلی نزدیک
۲۷	روز سوم: کوچه پس کوچه‌های کاتماندو
۳۱	روز چهارم: جریان زندگی در ناکجاآباد
۳۷	روز پنجم: در جست‌وجوی معنای گمشده
۴۷	روز ششم: همی‌نگوی و گینس با کفش اسکی
۵۵	روز هفتم: سیاه‌چاله سلام!
۶۳	روز هشتم: از تنگبویه تا حافظیه
۷۱	روز نهم: نیمه تاریک ماه
۷۹	روز دهم: صعود دوشادوش عقاب‌ها
۸۷	روز یازدهم: در آستانه‌ی شاملو
۹۵	روز دوازدهم: فرشاد خلیلی
۱۰۳	روز سیزدهم: قصه‌ی موزتاق‌آتا
۱۱۱	روز چهاردهم: در لحظه زندگی نکن!
۱۱۹	روز پانزدهم: کواکولا بر عرش کبریا
۱۲۳	روز شانزدهم: شب، سکوت، بیس‌کمپ
۱۲۹	روز هفدهم: خاموشی گناه ماست
۱۳۳	روز هجدهم: شب تاریک و بیم موج
۱۴۱	روز نوزدهم: صعود با پوند استرلینگ

- ۱۴۷ روز بیستم: حس بودن
- ۱۵۷ روز بیست و یکم: شروع صعود
- ۱۶۱ روز بیست و دوم: عبور از خمبو
- ۱۶۵ روز بیست و سوم: طلوع از مغرب
- ۱۷۳ روز بیست و چهارم: دشت بی‌انتهای پربرف
- ۱۷۷ روز بیست و پنجم: بیا بریم کوه عمو محمود
- ۱۸۵ روز بیست و ششم: افلاطون پرچمت کو؟
- ۱۹۱ روز بیست و هفتم: صعود با یا بدون اکسیژن؟ مسئله این نیست!
- ۱۹۷ روز بیست و هشتم: عظمت در نگاه توست و در هذلولی
- ۲۰۱ روز بیست و نهم: دانشمندی در گوشه
- ۲۰۷ روز سی و یکم: پانصد و سی و خورده‌ای نسل
- ۲۱۳ روز سی و چهارم: نبض مدام قدم
- ۲۱۹ روز سی و پنجم: گاوهای هیروشیما و ناکازاکی
- ۲۲۷ روز سی و ششم و هفتم: کمپ اصلی و شریاها
- ۲۳۱ روز سی و هشتم: کلید جاودانگی
- ۲۳۵ روز سی و نهم: جاذبه متشکریم!
- ۲۳۹ روز چهلم: به مرتفع‌ترین سیرک دنیا خوش آمدید
- ۲۴۵ روز چهل و یکم: حواست به انگشتات باشه رفیق
- ۲۴۹ روز چهل و دوم: سه پادشاه
- ۲۵۵ روز چهل و سوم: سرنوشت در نقطه‌ای با ارتفاع بسیار زیاد
- ۲۶۱ روز چهل و چهارم: شک نکن! ادامه بده
- ۲۶۷ روز چهل و پنجم: داوینچی، فاوست، دانته و خواجه عبدالله
- ۲۷۳ روز چهل و ششم: قدم بر قدمگاه هیلاری
- ۲۸۷ روز چهل و هفتم و هشتم: شریایی به نام «کارما»
- ۲۹۵ روز چهل و نهم: قله بهانه است
- ۳۰۱ روز صد و چهارم: یادگاری از ساگارماتا

## مقدمه

آفرین جان آفرین پاک را  
آنکه جان بخشید و ایمان خاک را

نزدیک به دو سال است که از صعودم به قله اورست گذشته و بر آن شده‌ام تا مجموعه یادداشت‌هایی که طی روزهای صعود نوشته بودم را به چاپ برسانم. یادداشت‌هایی که روزانه در میان گرما و سرما، باد و طوفان، برف و یخ و در شرایطی بسیار متفاوت نسبت به زندگی عادی، بر روی کاغذهایی مچاله نوشته شده بود و بازتاب‌دهنده‌ی هر چیزی بود که آنجا القا می‌کرد.

آنجایی که می‌گویم در میان هیمالیاست، سرزمین کوه‌ها و صخره‌های سر به فلک کشیده با یخچال‌هایی عظیم و زیبا. طبیعتی که روزگاری بسیار بکر و دست نیافتنی بوده است. سرزمینی با مردمی پاک و بی غل و غش. سرزمین افسانه‌ها و اسطوره‌ها. سرزمین معابد و انسان‌هایی به غایت دور از تعلقات دنیا.

طی تمام روزهای صعود می‌نوشتیم. ولی فکر نمی‌کردم که بخواهم روزی آنها را چاپ کنم به همین خاطر، ویرایش نوشته‌ها بسیار زمان‌بر شد. در انجام ویرایش متن‌ها تلاشم را کرده‌ام تا محتوایی که در آنجا نوشته شده بود را تغییر ندهم، حتی با این‌که اگر رد پای کمبود اکسیژن بر مغزم

مشهود است و فشار دلتنگی و دلهره‌های صعود در نوشته‌هایم به چشم می‌خورد.

نوشته‌ها در ارتباط با محیط و گروهی شکل گرفت که صعود را با آنها انجام دادم. کوهنوردانی از ملیت‌های مختلف با نقاط قوت و ضعفی متفاوت. برخی برای تکمیل آلبوم خاطراتشان آنجا بودند، برخی دیگر کوهنوردانی بودند که سرنوشت آنها را به آنجا کشانده بود و گروهی از شریاها<sup>۱</sup> که به جبر روزگار و برای گذران زندگی، به کشاکش یال‌های پرخطر و بهمن‌های سهمگین آمده بودند.

فراز و نشیب‌های صعود اوست و شرایط بسیار دشوار آن سال، میان افرادی که آنجا بودند شکاف‌هایی را بسیار عمیق‌تر و پیوندهایی را بسیار محکم‌تر کرد. در آغاز، شرایط بر وفق مراد می‌نمود ولی به روزهای پایانی صعود که رسیدیم، اوضاع پیچیده‌تر شد و تصمیمات دشوارتر. در نهایت اتفاق‌های تلخ و تأسف‌باری رقم خورد و تعداد زیادی از کوهنوردان، جان خود را از دست دادند.

اقبال با من یار بود و از آن مهلکه جان سالم به در بردم، البته نه با تن سالم. به هر حال به خیر گذشت و جای خالی انگشت‌هایی که بر اثر سرمازدگی از دست دادم، ذهنم را درگیر حال و هوای آن روزها نگه داشته است. حال و هوای سفری به ناکجا آباد، برای جست‌وجوی چیزی که مشخص نیست چیست.

حال و هوایی که ناشی از مواجهه با تناقضات بود. تناقضاتی که با بودن در طبیعتی بسیار خشن و درعین‌حال به غایت لطیف شروع شد. تناقضاتی که در چرخه‌ای مداوم از آرامش قبل از طوفان و طوفان قبل از

---

۱. Sherpa: راهنمایان محلی نیالی که کوهنوردان را در مسیر صعود به قله همراهی می‌کنند.

آرامش صیقل پیدا کرد. از سرمای جان‌فرسای شب‌ها و طلوع گرما بخش صبح‌دم‌ها ترک برداشت و شکافته شد. با دلتنگی‌ها و اشتیاق‌ها همراه شد و در جدالِ بینِ منطقی‌آسایش‌محور و روحی‌جست‌و‌جوگر عمیق‌تر شد. تناقضاتی که آدمی را از «فراموشی» دور و به «خود» نزدیک‌تر می‌کرد. نزدیکی‌ای که شاید در دورانی از زندگی بشر جاری بوده ولی در این روزگار دیگر خبری از آن نیست. در روزگاری که روزمرگی طاقت‌فرسایی امانان را بریده و سایه‌ی عظیم و دهشناک تکنولوژی، احساسات و افکارمان را تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

در جست‌و‌جوی آن روزنوشته‌های صعود به یکی از خطرناک‌ترین قله‌ی دنیاست. سفری که در آغاز با انگیزه‌ی رسیدن به هدفی مشخص بود، قدم گذاشتن بر قله‌ای که سال‌ها آرزویش را پرورانده بودم. ولی بعد از صعودی دشوار و طولانی و نهایتاً ایستادن بر بلندای دنیا، حسی وجودم را فراگرفت که شاید ریشه‌اش در همان تناقضات بود. آن حس، تمام تلاشی که کرده بودم را به چالش می‌کشید و به جای ایجاد حس سرخوشی از موفقیت، احساسات مبهمی را در روح و فکرم پراکنده می‌کرد.

بیتی که در ابتدای این مقدمه آمده است، بیت آغازین منظومه‌ی منطق‌الطیر عطار نیشابوری است که روایت‌کننده داستان پرنده‌گانی است که در شهری زندگی می‌کنند. آن پرنده‌گان با مشکلات بسیار زیادی دست به گریبان هستند. روزی بر آن می‌شوند تا والاترین پرنده را به عنوان حاکم انتخاب کنند تا شاید او بتواند مشکلاتشان را حل کند. هر چه تلاش می‌کنند در انتخابشان به اجماع نمی‌رسند. اوضاع روزبه‌روز سخت‌تر و شرایط زندگی دشوارتر می‌شود. تا این‌که روزی، یکی از مرغان به آنها می‌گوید شایسته‌ترین پرنده برای حکمرانی، موجودی است افسانه‌ای به نام سیمرغ که بر روی قله‌ی قاف زندگی می‌کند.

گروهی از مرغان جمع می‌شوند و به امید یافتن سیمرغ، سفری پرفراز و نشیب را به سمت قله‌ی قاف آغاز می‌کنند. منطق‌الطیر روایت سفر آن پرندگان به سمت قله‌ی قاف است و حوادثی که در طول این مسیر اتفاق می‌افتد. در طی آن مسیر از تعداد پرندگان کم می‌شود. تعدادی از آنها خسته می‌شوند و از سفر باز می‌مانند، تعدادی از فشار دلتنگی منصرف می‌شوند، برخی شکار می‌شوند و تعدادی کشته. تا در آخر از همه‌ی آن مرغان، فقط سی‌تایشان باقی می‌مانند و با هزار امید و آرزو پس از سفری طولانی به قله‌ی قاف می‌رسند تا سیمرغ را ببینند و پیامشان را به او بدهند. وقتی به قله می‌رسند، با «هیچ» مواجه می‌شوند. چون آنجا هیچ سیمرغی وجود نداشته است. در آن لحظه چه بر آن مرغان می‌گذرد؟ زمانی طول می‌کشد تا متوجه شوند که داستان از چه قرار است. در واقع، خود آن سی‌مرغ، آن موجود افسانه‌ای بودند. موجودی افسانه‌ای که در راه رسیدن به هدف، تلاش می‌کند، پا پس نمی‌کشد، سر خم نمی‌کند، دشواری‌ها را تحمل و از مسیرها عبور می‌کند.

آن داستان و شاید این کتاب، قصه‌ی موجوداتی هستند که در آغاز انباشته از چارچوب، ساختار و هدف هستند. ولی با یک اتفاق و در مواجهه‌ای بی‌واسطه با «خود»، در یک لحظه تمام داشته‌هایشان را از دست می‌دهند و تهی‌بودنی را لمس می‌کنند که سرآغاز جست‌وجویی جدید و بار مسئولیتی سنگین‌تر است.

در انتها جا دارد تا از تمام دوستانی که من را در به پایان رساندن این کتاب همراهی کرده‌اند سپاسگزاری کنم. از خانم‌ها مهین علیزاده، سهیلا آذیش، هاله قاسمی فرد و آقایان علی توسلی، حمید میرزاده و میعاد عبدالباقی که بدون همدلی‌ها و همفکری‌هایشان، قطعاً این کتاب به پایان نمی‌رسید. همچنین سپاسگزار دوستانم در نشر دانیار هستم. خصوصاً خانم غزاله یعقوبی،

مقدمه ۱۵

آقای پیام حسینی شکرانی و خانم ساناز رحیمی که هر چند دیر زمانی نیست که افتخار آشنایی با آنها را داشته‌ام ولی پیوندشان با من و این کتاب، گویی ریشه‌ای عمیق در سال‌های دور دارد.

ایمان آذیش

زمستان ۱۳۹۹

پناهگاه کلک‌چال